



این مطلب این بود که عشق شهید فخری زاده به شهادت را بیان کنم. ایشان دائماً در فکر شهادت و رسیدن به این مقام بالا بودند و همان طور که مقام معظم رهبری فرمودند: شهادت حق ایشان بود و خداوند مزد زحمات شان را به ایشان دادند. در بحث دشمن شناسی که الان اشاره کردم، یکی از ویژگی هایی که مکرراً و نه یک بار و دوبار در شهید فخری زاده دیدم و اغراق نیست بگویم، این که در اکثر جلساتی که در سال های آخر عمر ایشان برگزار می شد من این مطلب را می شنیدم که اگر شهید فخری زاده می خواستند درباره برخی از مسئولان کشور نظر بدهند و مایل نبودند نسبت ناروایی به آن مسئول بدهند، می گفتند فلانی - مسئولی که مدنظر ایشان بود. دشمن ناراضی شناسند، ایشان می گفتند من پیشنهاد می کنم یک دوره کلاس دشمن شناسی برای اینها گذاشته شود تا نظام سلطه را بهتر بشناسند. ایشان نظام سلطه را به عنوان دشمن خدا، قرآن، اسلام و نظام تلقی می کردند و می گفتند این آقایان که غالباً مسئولان وزارت خارجه مدنظرشان بود. نظام سلطه را شناخته اند و خیلی خوش خیال و خوش باور هستند و فکر می کنند نظام سلطه اگر حرفی می زند ظاهر و باطنش یکی است. به طور کلی از رفتار مجموعه وزارت خارج کشور احساس رضایت نمی کردند.

#### ترورهای ناموفق

یکی از دغدغه های اصلی و اساسی شهید فخری زاده این بود که فعالیت ها و اقدامات شان بر مبنای تهدیدات دشمن باشد و قطعاً دشمن این را حس کرده بود و به همین دلیل دل خوشی از ایشان نداشتند. حدود ۱۱-۱۲ سال بود که می دانستم دشمن به دنبال ترور ایشان است. خبر داشتم که قبل از ترور شهید علیمحمدی چند بار تیم هایی اقدام به ترور ایشان کرده بودند که موفق نشدند تا این که به هدف خودشان رسیدند. گویی دشمن فهمیده بود که شهید فخری زاده آنها را خوب شناخته است. خاطره ای را در خصوص دیدار با رهبری برایتان نقل می کنم. زمانی که آقای دهقان وزیر دفاع بودند شهید فخری زاده، من و چند نفر از مدیران، سپند توفیق ملاقات و دیدار با حضرت آقا را پیدا کردیم. بعد از آن ملاقات یکی دو نفر از دوستانی که همراه ما بودند به آقای وزیر گفتند ما الان به خانم ها بگوئیم خدمت حضرت آقا رفتیم حتما ناراحت می شوند و می گویند چرا ما را نبردید و کاش ما را هم می بردید. آقای دهقان گفت سعی می کنم یک وقت دیگری بگیرم و شما با همسران خود بیایید. به مدت کوتاهی آقای دهقان این کار را کرد. یک وقت ملاقاتی گرفت که ما به اتفاق همسران خود خدمت آقا برویم. این اتفاق افتاد و خدمت حضرت آقا رفتیم و نماز ظهر و عصری را پشت ایشان خواندیم و بعد از نماز به ما گفتند که کنار هم بایستید و هرکس کنار خانم خود بایستد که حضرت آقا می خواهند با هر کدام تک تک احوالپرسی کنند. شهید و خانم ایشان، من و خانم و بقیه دوستان هم کنار هم ایستادیم. حضرت آقا تشریف آوردند و اول آقای فخری زاده و خانم ایشان بودند. حضرت آقا احوالپرسی کردند و بعد خطاب به خانم شهید گفتند از آقای فخری زاده راضی هستید؟ خانم فخری زاده طبعی بود تعریف کنند و این روشن بود.

#### رضایت رهبری از شهید محسن

این جمله را می خواهم بیان کنم که نشان دهنده ارتباط و دو طرف اینها با هم بود. حضرت آقا با کسی تعارف ندارند به خصوص ما که به عنوان سربازان گمنام مطرح بودیم. ایشان به خانم شهید گفتند ما از ایشان خیلی راضی هستیم. این جمله برای من خیلی شیرین بود که درباره شهید فخری زاده گفتند. من که شنیدم در

شعرا را حفظ بودند تا حدی که کم پیش آمد که در جلساتی با ایشان باشیم و شهید فخری زاده در طرح موضوعات از شعر کمک نگیرند. به جرات می توانم بیان کنم در همه جلسات، ایشان در لایه لای صحبت هایی که مربوط به هر کاری می شد، شعر مناسبی را از حفظ و به منظور انتقال بهتر مفهوم به کار می بردند. اتاق کار ایشان پر از شعر بود و یکی از این بیت ها این بود «بی حسرت از جهان به در نرو هیچ کس، الا شهید عشق به تیر کمان دوست» برداشت من این است ایشان با آن شعرهایی که انتخاب کرده بودند، می خواستند به مراجع کنند و کسانی که کنار ایشان هستند و وارد اتاق شان می شوند بگویند من کیستم و تفکر و نگاه من چیست؛ بنابراین شعرها را همین طوری به اتاق زده بودند بلکه هدفمند بود.

همان طور که اشاره کردم ایشان بسیار صبور بودند و به صحبت همه مراجع کنندگان به خوبی گوش می دادند و سعی داشتند در حد توان کمک کنند. شعر دیگری را به یاد آوردم که نوشته بود «ای سلیمان در میان زاغ و باز، حلم حق شوب با همه مرغان بساز، مرغ جبری را زبان جبر گو، مرغ پریشکسته را از صبر گو». این شعر یکی از قاب های روی دیوار اتاق ایشان بود و به واقع با رفتارشان این شعر را اجرا می کردند. همان طور که بیان کردم با هرکسی با زبان حال خود او صحبت می کردند. ظاهراً به ایشان گفته بودند یک هفته از محل کار دور باشند. از همسرشان شنیدم که روزهای آخر حال دیگری داشتند و گویا می دانستند که وقت رفتن است و به نوعی آماده رفتن می شدند. می رفتند تا به آن نتیجه نهایی که مدت ها به دنبال آن بودند، برسند. یک روز تعطیل به من زنگ زدند و چون ارتباطات نزدیک داشتیم و سالیان سال با هم همکار و بالاتر از آن با هم رفیق شده بودیم تا حدی که همدیگر را به اسم کوچک خطاب می کردیم. ایشان احترام می گذاشتند و یک آقا هم به اسم اضافه می کردند، ایشان به من گفتند بلیت برده است. من مطلب را نگرفتم و گفتم نمی فهمم منظور شما چیست؟ بعد از صحبت، متوجه شدم که اسم من در لیست تحریم آمریکا قرار گرفته است و ایشان این خبر را به من دادند. من به حالت شوخی پرسیدم حالا باید خوشحال باشم یا ناراحت؟ ایشان گفت ناراحت برای چه؟ خیلی هم باید خوشحال باشید که دشمنان این نظام از شما می ترسند و اوج این شهادت است.

#### دشمن شناسی

بحث دشمن شناسی را هم یادداشت کردم که بیان کنم. ایشان به من گفتند خیلی باید خوشحال باشید، من گفتم شوخی کردم و بالاخره ما سال ها با هم هستیم و شما من را می شناسید که چطور اخلاقی دارم. هدفم از طرح



**شهید فخری زاده**  
**نظام سلطه را به عنوان**  
**دشمن خدا، قرآن،**  
**اسلام و نظام تلقی**  
**می کردند و می گفتند**  
**این آقایان که غالباً**  
**مسئولان وزارت خارجه**  
**مدنظرشان بود. نظام**  
**سلطه را شناخته اند**  
**و خیلی خوش خیال و**  
**خوش باور هستند و فکر**  
**می کنند نظام سلطه**  
**اگر حرفی می زند ظاهر و**  
**باطن آن یکی است**